

حافظه‌ی جمعی، بنیادی برای دادخواهی*

ناصر مهاجر

۱

اجازه دهید با درنگ بر دو مفهوم ((concept کلیدی که در سرنوشته‌ی این گفتار آمده است، آغاز کنیم: (۱) حافظه جمعی و (۲) جنبش دادخواهی.

«حافظه‌ی جمعی» مفهومی است به نسبت نو. این مفهوم را موريس هالبواکس (Maurice Halbwachs)، جامعه‌شناس نامدار فرانسوی بر ساخته و در یکی از کتاب‌هایش و آشکافته: کتاب «چارچوب‌های اجتماعی حافظه» که در سال ۱۹۲۵ به چاپ رسید. درست پنج سال پس از مرگ وی که به سال ۱۹۴۵ روی داد و در یکی از اردوگاه‌های کار اجباری فاشیست‌های شهر بوخن‌والد، کتاب دیگری از او انتشار یافت به نام «حافظه‌ی تاریخی». این کتاب در کوتاه زمانی توجه جامعه‌شناسان و پژوهندگان تاریخ را به خود جلب کرد و در اوج بحث و بررسی‌های پدیده‌ی فاشیسم، در جامعه‌ی مدنی آن روز اروپا و آمریکای شمالی نیز جا باز کرد.

هولباخ پیش از آنکه مفهوم «حافظه‌ی جمعی» را بر نماید، خواننده‌ی خود را با گونه‌های «حافظه» و کارکرد پیچیده‌ی آن آشنا می‌کند؛ چه در بُعد عصب‌شناسانه (neurologic) و چه در بُعد روان‌شناسانه‌ی این مفهوم. بر آن نیستم که در این گفتار سخن او را بازگویم. اما درنگی کوتاه بر دو پایه‌ی اصلی نظریه‌ی هالبواکس، برای نشست امروز ما واجب است. نخست اینکه «حافظه‌ی جمعی» - که «حافظه‌ی همگانی» و «حافظه‌ی تاریخی» نیز از مشتق‌های آن است - بیشتر وقت‌ها از «حافظه‌های فردی» ساخته می‌شود؛ البته حافظه‌های فردی به روایت کشیده شده. همین‌جا بگویم که جایگاه روایت (narrative) در شکل‌گیری حافظه‌ی تاریخی نیز بسی والاست؛ به‌ویژه در تاریخ‌نگاری از پائین (history from below): یا "تاریخ‌نگاری پائینی‌ها"، "تاریخ‌نگاری فرودستان و ستم‌کشیدگان"؛ و یا به قول آنتونیو گرامشی، تاریخ قشرهای subalterne.

کاربست گسترده‌ی مفهوم «حافظه‌ی جمعی»، به ویژه پس از شکست فاشیسم و برگذاری دادگاه نورنبرگ، برداشت‌ها و تعبیر و تفسیرهای گوناگونی به همراه آورد. اما این دوره‌ی آشفتگی زودگذر بود. در دو دهه‌ی گذشته، با هم‌رایی و هم‌آوایی چشمگیر پژوهندگان علوم اجتماعی، روبرو بوده‌ایم. به باور این نگارنده، آنچه ماری‌کلر لاوابر (Marie-Claire Lavabre) نگاشته، دقیق است و در خور بازگویی. می‌نویسد:

«در رایج‌ترین کاربرد، حافظه‌ی جمعی به حافظه‌ی مشترک رویدادی در گذشته اشاره دارد. رویدادی که به گونه‌ای همگانی زیسته شده؛ به مثل، توسط یک جمع - بزرگ یا کوچک - یک ملت، یک روستا یا یک خانواده.»^۱

ناگفته پیداست که «حافظه‌ی فردی» از یک رویداد، به ویژه رویدادهای اجتماعی، متناسب با تجربه‌ی زیسته، موقعیت، دقت، حساسیت، شناخت، هوشمندی و پیشینه‌ی (background) ... هر فرد شکل می‌گیرد. پس بهتر است از «حافظه‌های فردی» سخن گوئیم تا «حافظه‌ی فردی». هر فرد، سویه‌هایی از یک رویداد را می‌بیند و بر آن انگشت می‌نهد؛ سویه‌هایی را هم نمی‌بیند و از کنار آن می‌گذرد.

¹ Russel Nicolas, Collective Memory before and after Halbwachs, The French Review, Vol 79, March 2006

نادرند کسانی که رویدادی را در تمامیتش ببینند. به این ترتیب، برای بازسازی هر رویداد اجتماعی، نخست باید به بسیج حافظه‌های فردی برآمد و روایت‌های بازیگران، کنشگران و شاهدان عینی را ثبت کرد. سپس، با تکیه بر دیده‌ها، شنیده‌ها و نوشته‌های آن‌ها و نیز یادگارهای هنری، زمینه‌ی شکل‌گیری حافظه‌ی جمعی یا «کلان روایت» (Meta-narrative) مورد نظر را به وجود آورد.

گام دوم برای شکل دادن به «حافظه‌ی جمعی»، کند و کاو در سندهای موجود (چه کتبی و چه شفاهی) در ربط با آن رویداد است؛ نیز خبر و گزارش روزنامه‌ها و نشریه‌هایی که درباره‌ی آن رویداد نوشته‌اند؛ و نیز اعلامیه‌ها و بیانیه‌های نهادهای مستقل یا دولتی، حتا یادداشت‌ها و نامه‌های خصوصی. در این مرحله است که «حافظه‌ی جمعی» شکل می‌گیرد. به این ترتیب، نباید فراموش کنیم که «حافظه‌ی جمعی»، پاره پاره و رفته رفته شکل می‌گیرد؛ در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون؛ و در یک فرایند؛ فرایند به معنای دقیق کلمه: «به معنای مجموعه‌ای از کارها، طرح‌ها و اندیشه‌ها که به کمک آن پاسخ به مسئله‌ای یافت می‌شود، یا چیزی ساخته یا تولید می‌شود».²

با شکل‌گیری حافظه‌ی جمعی نسبت به یک رویداد مشخص اجتماعی (به مثل، کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷ خورشیدی)، راه برای فرارویاندن آن رویداد به «حافظه‌ی همگانی» و نیز «حافظه‌ی تاریخی» هموار می‌شود. پیگیری در زنده نگه‌داشتن و یادآورشدن آن رویداد خونین، به شکل‌های گوناگون انجام شده: برگزاری یادمان‌های سالانه، نگارش و انتشار یادنامه‌های زندان درباره‌ی سوبیه‌های گوناگون آن رویداد دهشتناک، ایراد سخنرانی در کنفرانس‌ها و سمینارهای آکادمیک، به قلم کشیدن داستان‌های کوتاه، رمان و نمایش‌نامه، ساختن فیلم، سرودن شعر و ترانه، برگزاری نمایشگاه‌ها و نگارخانه‌هایی درباره‌ی نمونها و نمادهایی آن جنایت بزرگ و ... اگر این مهم، خوب و با کیفیت صورت پذیرد، هم نور انداختن بر یکی از نقطه‌های تاریک تاریخ میهن‌مان است، هم مبارز با فراموشیست، هم گام برداشتن در راستای نبرد با سیاست بی‌رحمی³ به گونه‌ای کلی، و هم ستیز با سیاست بی‌رحمی جمهوری اسلامی به گونه‌ای مشخص. چنین کنش‌ها و کوشش‌هایی می‌تواند در دوره‌ی «عدالت انتقالی» و گذار به دموکراسی، به گستره‌ی حافظه‌های تاریخی ما ایرانیان راه برد. بیشتر این کوشش‌ها تاکنون در فضای خارج از کشور روی داده و خوشبختانه توانسته در جامعه‌ی ایرانیان تبعیدی و مهاجر، گونه‌ای حافظه‌ی همگانی به وجود آورد. بجاست یادآور شویم که دست‌یافتن به حافظه‌ی تاریخی، آستانه‌ی مرحله‌ی مهمی در تاریخ‌نگاری است.

این بخش از گفتارم را جمع می‌بندم. «حافظه‌ی فردی»، بُن و بنیاد «حافظه‌ی جمعی» است. از رهگذر بازگویی یادمانده‌ها و روایت‌های فردی است که سره از ناسره تمیز داده می‌شود، «حافظه‌ی جمعی» پا می‌گیرد و صیقل می‌خورد. با بسیج حافظه‌ی فردی بسیاری که تجربه‌ی مشترکی را از سرگذرانده‌اند و آن را به صورت‌های گوناگون بازتابانده‌اند، زمینه برای شکل‌گیری حافظه‌ی همگانی پدید می‌آید؛ و این زمینه‌ی مناسب رویش و پیدایش حافظه یا حافظه‌های تاریخی است. چه، می‌دانیم گروه‌های متخاصم اجتماعی، حافظه‌ی تاریخی ویژه‌ی خود را برمی‌سازند. به مثل، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای بیشتر ایرانیان، روز کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق بوده است؛ حال آنکه اقلیتی از ایرانیان دست‌راستی و پادشاهی خواه، آن را روز "قیام ملی" می‌دانند!

واقعیت تلخ این است که «حافظه‌ی تاریخی» در دست دولت‌های استبدادی و به ویژه حکومت‌های فردی (اتوکراسی‌ها)، زیرمجموعه‌ی مفهوم گستره‌تری بوده است که آن را «حافظه‌ی ملی» نامیده‌اند. این

² انوری حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۱، جلد ۶، ص ۵۲۹۷

³ Kate Millett, The Politics of Cruelty, 1976

گونه حکومت‌ها، با به کارگرفتن دستگاه ایدئولوژیک دولت، اراده و روایت سیاسی‌شان را بر نظام آموزشی و رسانه‌ها تحمیل می‌کنند؛ «روزهای تاریخی» را می‌سازند؛ این روزها را بزرگ می‌دارند و جشن می‌گیرند (به مثل: 28 مرداد 1332 یا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ - که برای دست راستی‌های سنتی ایرانی، روز "نجات آذربایجان" بوده است. ۱۲ فروردین و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز در نظام جمهوری اسلامی از جنس «روزهای تاریخی» است. هم از این روست که بسیاری از پژوهشگران و تاریخ‌نویسان ترجیح می‌دهند به جای «حافظه ملی» از واژه «حافظه رسمی» استفاده کنند که خود شکلی از مبارزه برای روشن شدن واقعیت تاریخیست و جدال با فراموشی.

۲

بگذریم و به مقوله‌ی جنبش دادخواهی بپردازیم. دگر بار با تعریف می‌آغازیم. «داد به معنای عدل است و عدالت» که در برابر «ستم و ظلم و جور» قرار می‌گیرد. «دادخواه»، بنا به تعریف لغت‌نامه‌ی دهخدا، «خواهنده‌ی داد» است؛ «حامی و مایل و دوستار داد». دادخواهی، «عمل دادخواه است... تظلم و شکایت مظلوم از ظالم و درخواست دفع ظلم»^۴؛ و «به حاکم یا قاضی شکایت بردن است»^۵ روشن است که «به حاکم شکایت بردن»، نشان از دادخواهی دوران پیشا پیشا مدرن دارد که با انتقام و کین‌خواهی همراه بود و استوار بر قصاص (جزا) . و می‌دانیم که منطق قصاص «اصلی مقابله به مثل» است: «جان در مقابل جان؛ چشم در مقابل چشم؛ ... و دندان در مقابل دندان. تورات، انجیل‌ها و قرآن را که می‌نگریم، گونه‌ی دادخواهی و منطق تاوان پس‌دادن‌های روزگاران سپری شده را درمی‌یابیم»^۶ با آغاز دوران مدرن، حاکمیت قانون و حقوق شهروندی از مفهوم انتقام و قصاص دور می‌شود و مفهوم عدالت و حقیقت برجای آن می‌نشیند. جنبش استقلال آمریکا و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، عصر نوینی را در تاریخ بشر رقم زدند. «بیانیه‌ی استقلال آمریکا» در سال ۱۷۷۶ و «اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند» که چندی پس از انقلاب فرانسه به تصویب مجلس ملی آن کشور رسید، بیانگر حقوقی‌ست که هر انسان، به صفت انسان بودن، می‌بایست از آن بهره‌مند گردد. چکیده‌ی این درک مدرن از عدالت قضایی را ویکتور هوگو چنین به دست داده است: «آنچه از آینده می‌خواهیم، آنچه از آن انتظار داریم، عدالت است و نه انتقام»^۷.

جنگ جهانی‌سوز دوم و بربریت فاشیسم، وجدان‌های بیدار را بر آن داشت که برای پیشگیری از فاجعه‌ای دیگر و پایمال شدن کرامت انسان‌ها، میثاقی تدوین کنند که هم حقوق انسان‌ها را به روشنی برشمارد و هم حکومت‌ها را به اجرای آن حقوق متعهد سازد. آن میثاق، «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» نامیده شد که در دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسید. اصل دوم این میثاق تصریح می‌کند:

«هرکس می‌تواند بدون هیچ گونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده‌ی سیاسی و یا هر عقیده‌ی دیگر، و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه‌ی آزادی‌هایی که در اعلامیه‌ی حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد...»^۸

^۴ لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، ۱۳۷۳، جلد ششم، ص ۸۹۹۳

^۵ محمد معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۳، جلد دوم، ص ۱۴۷۹

^۶ تورات، سورة المائدة (5) آیه 44 برگرفته از تارنمای حوزه

^۷ نقل قول ویکتور هوگو بر دیواری در گورستان "پرلاشز"

^۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی حقوق ...، دفتر هماهنگی جامعه‌های دفاع از حقوق بشر در ایران، ۱۳۶۵ ص ۶

با آغاز جنگ سرد و چشم و هم‌چشمی قدرت‌های بزرگ برای گسترش قلمروی نفوذ خود، فرایند دموکراتیزاسیون در گستره‌ی جهان، دستخوش آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های گرانباری شد. کمونیست‌ستیزی در همه جا، به ویژه در اسپانیا، ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) (۱۹۵۳)، کودتا علیه آربنز در گواتمالا (۱۹۵۴)، کشته شدن موسی چومبه در کنگو (۱۹۶۵)، کودتا علیه دولت دموکرات سالوادور آلنده در شیلی (۱۹۷۳) و و... فضای جهان را برای چند دهه مه‌آلوده ساخت.

مورد مشخص ایران که از نخستین کشورهای امضاءکننده‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر است (۱۳۲۷)، به روشنی نشان داد که امضای یک میثاق، به معنای پایبندی و به کار بستن آن نیست. در نظام دیکتاتوری شاه، نه آزادی اندیشه، بیان و اجتماعات وجود داشت و نه آزادی‌های سیاسی. مخالفان سیاسی، به شدت سرکوب یا منکوب می‌شدند. بازداشت‌های خودسرانه و غیرقانونی، اعمال شکنجه‌های بی‌رحمانه و آزار زندانیان سیاسی، محاکمه‌های صوری که بیشتر در دادگاه‌های نظامی صورت می‌گرفت و به صدور حکم‌های ناروا می‌انجامید، همه و همه بیانگر نقض آشکار حقوق پایه‌ای بشر به دست رژیم شاه و کارگزارانش بوده است. استبداد سیاسی دوران محمدرضا شاه، پاگیری هیچ‌گونه جنبش دادخواهی را برنمی‌تابید.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ که پیش از هر چیز جنبشی بود علیه استبداد و اختناق سیاسی حکومت فردی شاه، (اتوکراسی)، از همان روزهای نخست پیروزی، بیداری اسلام‌گرایان و اسپگرا را جایگزین بیدادگری نظام پادشاهی پهلوی کرد. محاکمه‌های پنهانی و چند دقیقه‌ای سران حکومت محمدرضا شاه پهلوی و اعدام شماری از آنان پس از برقراری جمهوری اسلامی، پیش‌پرده‌ی سرکوب سراسری طیف گسترده‌ی دگراندیشان و دگرخواهان جامعه بود. زن‌ستیزی، بهایی‌ستیزی، لشکرکشی به ترکمن‌صحرا، کردستان و خوزستان، انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های کشور و پاک‌سازی نهادهای آموزشی از سکولارها، تنگ کردن دم‌افزون میدان فعالیت دموکرات‌ها و کمونیست‌ها، بستن روزنامه‌ها و برچیدن نشریه‌های مستقل و... سرانجام به فروکشیدن رئیس‌جمهور اسلامی (ابوالحسن بنی‌صدر) از اریکه قدرت انجامید و برقراری ولایت مطلقه‌ی فقیه! سرکوب جنبش اعتراضی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، اختناق بی‌مانند در گستره‌ی جامعه پدید آورد. در فضایی آکنده از ترس و وحشت، هزارها دگراندیش که بیشترشان جوان بودند و چپ‌گرا یا هوادار مجاهدین خلق، به زندان افتادند؛ به زندان اسلامی که شکنجه‌گاهی بود هولناک همچون زندان‌های قرون وسطی.

هنوز شمار جان‌باختگان سال‌های ۶۴- ۱۳۶۰ و چندی چون کشته شدن آنها را به دقت نمی‌دانیم. حتا نمی‌دانیم چندی چون دادخواهی خانواده‌های زندانیان سیاسی را در آن دوره دهشت؛ درست بر خلاف کشتار بزرگ ۱۳۶۷ که سرآغاز شکل‌گیری جنبش دادخواهی در ایران پس از انقلاب 1357 است، به همت مبارزه‌ی دلیرانه‌ی خانواده‌های زندانیان سیاسی - عقیدتی که جنبش "مادران خاوران" نام گرفت. چگونگی قتل‌های زنجیره‌ای آبان و آذر ۱۳۷۷ و سر‌به‌نیست کردن پروانه و داریوش فروهر، مجید شریف، محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده نیز به همت تلاش و کوشش خانواده و دوستان آن جانباختگان به آگاهی همگانی راه یافت. برای بازداشتن دادخواهان از پی‌گیری قضایی جهت دستیابی هرچه بیشتر به واقعیت دهشتناک جنایت، کارگزاران رژیم به تمهیدات گوناگونی دست یازیدند. از آن میان، دستگیری چند کارمند مغضوب وزارت اطلاعات و شناساندن آنها همچون آمران و عاملان این زنجیره قتل‌های سیاسی. نیز پیشنهاد پرداختن دیه به بازماندگان جان‌باختگان بر پایه‌ی قانون مجازات اسلامی، یعنی قصاص. شایسته‌ی یادآوری‌ست که خانواده‌ها به این پیشنهاد حکومتیان یک صدا پاسخ

منفی دادند و گفتند: پدر، مادر، همسران ما را کشتید و ما می‌خواهیم بدانیم واقعیت چه بوده است؟ چرا آنها را به این شکل فجیع از بین بردید؟ جرم‌شان چه بود؟ چه کسانی آنها را کشتند و به دستور که؟

دگرگونی بزرگی که از سال‌های دهه‌ی هفتاد در وسایل ارتباط جمعی پدید آمد، و به ویژه دسترسی همگان به اینترنت، در بازتاباندن کم و کیف جنبش‌های اعتراضی میهن ما نیز نقش چشمگیری داشته است. از آن هنگام، خبرهای زندان، کنش‌ها و واکنش‌های دادخواهان و ایستادگی‌شان در برابر خودکامگی جمهوری اسلامی، بیشتر از راه شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مجازی انتشار یافته است؛ از آن میان: حمله‌ی بی‌رحمانه‌ی «نیروهای انتظامی و بسیجی‌های موسوم به لباس شخصی» به دانشگاه‌های کشور و شماری از خوابگاه‌های دانشجویی در تیرماه ۱۳۷۸، به خاک و خون کشیدن جنبش سبز و بازداشت، آزار و شکنجه‌ی کنشگران و رهبران آن جنبش، سرکوب خونین خیزش‌های مردمی در دی ماه ۱۳۹۶ و آبان ماه ۱۳۹۸، سرنگون کردن هواپیمای اوکرائینی به دستور فرماندهان سپاه در دی‌ماه ۱۳۹۸ و سپس، سرکوب جنبش "زن، زندگی، آزادی!" و در پی این همه، جنب و جوش‌های اعتراضی دادخواهان.

حجم خبرها و میزان داده‌ها در دو سه دهه‌ی اخیر، تا بدانجاست که بسی آسان‌تر از پیش می‌توان به بسیج حافظه‌های فردی برآمد و کلان روایتی به دست داد که زمینه‌ی حافظه‌ی جمعی باشد و تکیه‌گاهی محکم برای یک جنبش مردمی، مستقل و گسترده‌ی دادخواهی. گرچه تاریخ نشان داده است که جنبش‌های دادخواهی در حکومت‌های دیکتاتوری به بار نمی‌نشینند، اما اصل «صلاحیت قضایی جهانی» این امکان را پدید آورده است که تبهکاران متهم به جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی، نسل‌کشی و... در دادگاه کشورهای دموکراتیک محاکمه و مجازات شوند. مورد حمید نوری در سال ۱۴۰۲، شاهدی بر این مدعاست. بمباران زندان اوین در تیرماه گذشته که نمونه‌ی بارز «جنایت جنگی» است، نیز می‌تواند پس از پاگیری یک جنبش دادخواهی از سوی قربانیان این جنایت، بستگان‌شان و شاهدان عینی، همچو مصداق اصل «صلاحیت قضایی جهانی» در یک دادگاه بین‌المللی پی‌گرفته شود.

وضعیت کنونی ایران و تنش‌های ژئوپولیتیک در گستره‌ی خاورمیانه و جهان، احتمال حمله‌ی دوباره‌ی دولت‌های اسرائیل و آمریکا به ایران، آسیب‌پذیری زندانیان سیاسی - و عادی - که اینک از دو سو در معرض خطرند، ما را وامی‌دارد که به بمباران زندان اوین، نگاهی دوباره بیافکنیم.

۳

دوشنبه دوم تیرماه ۱۴۰۴، «اسرائیل خط قرمزهای انسانی را شکست و دست به عملی زد که در تاریخ جهان نمونه‌های اندکی دارد.»^۹ کمی به ظهر مانده، جنگنده‌های هوایی ارتش اسرائیل، زندان اوین تهران را موشکباران کردند. چند ساعت پیش از این موشکباران، پُستی در شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان پدیدار شد، با این مضمون: «بزودی به زندان اوین حمله می‌شود.»^{۱۰} این پُست، ایرانیان را تشویق می‌کرد که بشتابند و زندانیان اوین را آزاد کنند. ارتش اسرائیل برای جنگ تبلیغاتی هم تدارک

^۹ ابوالفضل قدیانی - مهدی محمودیان، روایت از حمله‌ی اسرائیل به زندان اوین، جامعه‌ی حقوق بشر در ایران، ۱۰ تیر ماه / زندان تهران بزرگ

^{۱۰} نیویورک تایمز، ۱۷ ژوئیه ۲۰۲۵

لازم را دیده بود. دانسته نیست که چه شماری از ایرانیان، در یازدهمین روز جنگ دوازده روزهی اسرائیل با جمهوری اسلامی ایران، به شبکه‌های اجتماعی دسترسی داشتند. اما دانسته است که تا پیش از موشک‌باران زندان اوین، هیچ ایرانی‌ای برای «آزادی» زندانیان به اوین نشتافت. در آن حملهی هولناک، سردر زندان، سربازخانهی زندان، بند ۴، بند ۲۰۹، ساختمان‌های ملاقات، بهداری، انبار کالاهای غذایی و بهداشتی زندان، بند امنیتی زندان که ده‌ها زندانی در سلول‌های انفرادی آن حبس بودند و نیز بخش اداری زندان، ویران شدند. این همه، جان ده‌ها نفر را ستاند. بنا به آمار رسمی ۸۰ تن در این حملهی وحشیانهی ارتش اسرائیل به زندان اوین، جان خود را از دست دادند.¹¹

زندانیان سیاسی، برخلاف زندانیان عادی، فرار را برقرار ترجیح ندادند. به هر وسیله‌ای که در دسترس بود، به یاری همبندان‌شان شتافتند که خونین و مالین شده بودند و یا زیر آوار دست و پا می‌زدند. و این در حالی بود که پیشتر، زندانیان در نامه‌ای به رئیس قوهی قضائیه، بر اجرای سندی که در سال ۱۳۶۵ به تصویب رسیده بود و اشعار می‌داشت «کلیهی زندانیان مناطق جنگی، بی‌درنگ باید آزاد شوند»¹² پا فشرده بودند. زندانیان، یک روز پس از ارسال آن نامه نیز در نشستی با رئیس زندان، نمایندهی دادستان و برخی از مدیران، «تمام مشکلات و خطرات احتمالی پیش رو را با آن‌ها در میان گذاشته و بر اجرای مصوبه‌ی فوق‌پافشاری»¹³ کرده بودند. نویسنده‌ی این گزارش، رضا خندان، با تکیه به حافظه‌ی فردی خود، ادامه می‌دهد: «ما تمام احتمالات حمله‌ی هوایی به زندان اوین و حتا اطراف آن را پیش‌بینی و با جزئیات کامل توضیح دادیم. اما کوچکترین اقدامی در خصوص آزادی زندانیان صورت نگرفت و روز دوشنبه دوم تیر ماه، زندان اوین، مورد حمله قرار گرفت.»¹⁴ مطهره گونه‌ای که همراه با ۱۴ زن دیگر در بند ۲۰۹ اوین در حبس انفرادی بود، بر پایه‌ی حافظه‌ی فردی خود شهادت می‌دهد: «حکومت جمهوری اسلامی می‌خواست گروهی از زندانیان زن در زمان حمله‌ی اسرائیل به این زندان، در زیر آوار جنگ دفن شوند... موقع انفجارها، در سلول‌ها را شکستیم؛ در حالی که پاسدارها دستور داشتند در انفرادی و سلول‌ها را باز نکنند.»

ابوالفضل قدیانی و مهدی محمودیان در روایت گزارش‌گونه‌ی خود این را نیز فاش می‌سازند که:

«به تدریج در اطراف و پشت در بند ۴، تعداد نیروهای سرکوبگر افزایش یافتند. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر، با ادبیات خشن به زندانیان هشدار داده شد که فقط ده دقیقه فرصت دارند، وگرنه به سمت آن‌ها شلیک خواهد شد. گویا قرار بود کاری که اسرائیل نتوانست انجام دهد، توسط سرکوبگران جمهوری اسلامی انجام شود. معلوم نبود مقصد کجاست... نهایتاً مسئولین زندان رسیدند و گفتند که باید با همراه داشتن یک ساک دستی از زندان خارج شویم. اما ورودی بند، ویران شده بود و امکان عبور وجود نداشت... زندانیان تا حدود ساعت ۸ شب توسط نیروهای نظامی و انتظامی، دو به دو، زنجیر شدند. حدود ۵۵۰ نفر زندانی که بیش از ۵۰ نفر از آن‌ها بیمارانی با بیماری‌های حاد... [بودند] با حداقل وسایل و پاهای زنجیر شده، به صف شدند... اکنون در وضعیتی قرار گرفتیم که برخی از ما آرزو می‌کردند کاش توسط بمب اسرائیل کشته می‌شدند... در تونل وحشت، با دست و پاهای بسته و کیسه‌هایی

11 گزارش عفو بین‌الملل، بی‌بی‌سی (فارسی)، ۳۱ تیر ۱۴۰۴

12 رضا خندان، گزارش یک جنایت، اخبار روز، ۱۱ تیر ۱۴۰۴

13 همان

14 همان

بردوش، روی خرابه‌ها در صفی طولانی حرکت کردیم. برخی به زمین می‌افتادند و وسایلشان ریخته می‌شد... سمت راست ما ده‌ها جنازه در کیسه‌ها قرار داشت و هر زمان بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد... حدود ساعت ۱۰ شب، سوار اتوبوس شدیم و با اسکورت ده‌ها ماشین و موتور نظامی... به سمت زندان تهران بزرگ راهی شدیم. حدود ساعت یک بامداد به بند متادونی‌های زندان بزرگ... رسیدیم. در بدو ورود، به هر نفر یک تکه سیب‌زمینی و یک عدد تخم‌مرغ دادند. سپس رئیس بند، با لحنی آمرانه به زندانیان تشنه و گرسنه گفت: ساعت ۶ صبح باید به هواخوری بروند تا برای آمارگیری آماده شوند که... با واکنش زندانیان مواجه شد و نهایتاً رئیس بند منصرف شد...

کسی که به جای صلح، بر طبل جنگ می‌کوبید و برای جهانیان رجز می‌خواند و خود را ولی امر مسلمین می‌دانست، در عمق زمین و پشت دیوارهای امن، به دور از هر خطری پناه گرفته بود. و ما، کسانی که سال‌ها هشدار دادیم و فریاد زدیم که این سیاست‌ها برای کشور و مردم ویرانگر است، امروز با دست و پای بسته، جان‌مان میان چنگال وحوش خارجی و شکنجه‌گران داخلی، دست به دست می‌شود. اینجا میان دو خطر، ما اسیر و قربانی بودیم. قربانی سیاست‌هایی که زندگی و کرامت انسانی‌مان را به بازی گرفته بود.¹⁵

جنایت جنگی دولت اسرائیل و تجاوز آشکار جمهوری اسلامی ایران به حقوق پایه‌ای و ابتدایی زندانیان اوین، خشم و برافروختگی نهادهای بین‌المللی حقوق بشر را به همراه داشته است. آنها کوشیده‌اند با شماری از زندانیان گفتگو کنند و در حد امکان، به بسیج حافظه‌های فردی دست زنند. عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و... همه، این جنایت جنگی را محکوم کرده‌اند و آن را نمونه‌ی دهشتناکی از جنایت علیه بشریت دانسته‌اند. پرسش اما این است: آیا این جنایت در حافظه‌ی جمعی ما برجا خواهد ماند و به حافظه‌ی تاریخی بشر فراخواهد روئید؟

فراموش نکنیم که واکنش‌های بشر در برابر جنایت، بی‌رحمی، شکنجه و خشونت، برای پیش‌گیری از تکرار بدکرداری و بیداد بوده است و پاسداری از شأن و کرامت نوع بشر که به صفت بشر بودن، دارای حقوقی است. اما در برابر چشمان‌مان می‌بینیم که حقوق ابتدایی بشر پایمال می‌شود. حقوقی که با "اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر" در گستره‌ی همگانی به رسمیت شناخته شده است، انگار برای همه‌ی نوع بشر نیست. بارها و بارها دیده‌ایم که "دولت‌های دموکراتیک" هم برای حفظ منافع خود، بر نقض این حقوق چشم می‌پوشند و حتا در این گونه رفتارهای انسان‌ستیز مشارکت می‌جویند. گویی انسان اروپایی و آمریکایی، با غیراروپایی یا غیرآمریکایی برابر نیست؛ و مسیحی و یهودی و مسلمان، حقوق برابر ندارند. حق زندگی و کرامت انسانی نه برای کودک غزه‌ای که از گرسنگی می‌میرد به رسمیت شناخته می‌شود و نه برای مردمان از خانه رانده شده‌ی غزه که در هنگامه‌ی بمباران‌های بی‌امان و بی‌پایان، سرگردان به این سو و آن می‌روند و در این کژراهه‌ها، جان خود را از دست می‌دهند.

فاشیسم هیتلری، بر آگاهی بشر نسبت به بربریت مدرن افزود و میثاق‌های بین‌المللی را به همراه آورد. اما انگار آگاهی برآمده از این تجربه‌ی هولناک، جانبدار است؛ و نه فراگیر و عادلانه. به مثل،

آلمانی‌هایی که پس از جنگ دوم جهانی و جنایت سهمگین‌شان نسبت به یهودیان، هولوکاست را به حافظه‌ی جمعی فرارویاندند، در هر کوی و برزن، یادگار و سنگ‌نوشته‌ای ساختند و موزه و موریالی، بر نسل‌کشی دولت اسرائیل در غزه چشم فرومی‌بندند و حتا به این دولت تبه‌کار اسلحه می‌فروشند؛ همراه و همدست با شماری دیگر از "دولت‌های دموکراتیک".

پس، مادامی که "حافظه‌ی جمعی" به "وجدان جمعی" فرانروید، جنایت و بربریت از سوی هر کس و نسبت به هر کس ناروا و نابخشودنی شمرده نشود و مبارزه علیه آن همچون وظیفه‌ای انسانی بازشناخته نشود، سیاست بی‌رحمی و خشونت و جنگ دوام خواهد داشت؛ جنبش‌های دادخواهی نیز!

۶ سپتامبر ۲۰۲۵

* متن سخنرانی در برنامه‌ی کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید، به مناسبت سی و دومین سالگشت کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران در سال 1367، استکهلم، 6 سپتامبر 2025